

پلیس گشتاپوی آلمان

یا

چشم و گوش هیتلر

پلیس گشتاپوی آلمان

یا

چشم و گوش هیتلر

هیملر . هیملر .

هر فرد آلمانی ، هر يك از اهالی کشورهای متصرفی آلمان از شنیدن این نام سراپا از ترس بخود خواهد لرزید .

هیملر یعنی چشم و گوش هیتلر . هیملر یعنی کسیکه امروز بر جان و روان اشخاصیکه در آلمان و کشورهای متصرفی زیست میکنند فرمانروائی مینماید .

زیرا « هیملر » رئیس کل شهربانی اداره آگاهی آلمان است .

اگر هیملر نبود هیتلر هم وجود نداشت .

مأمورین گشتاپو یا اعضای پلیس سری آلمان که در تمام نقاط جهان پراکنده اند در تحت فرمان وی میباشند .

این مأمورین از تمام کشورهای دنیا به تبلیغات ، تحریکات و توطئه و هر چه از دستشان بر آید مشغولند و همین تبهکاران هستند که ستون پنجم معروف آلمان را تشکیل داده اند .

در حقیقت همین ستون پنجم بود که فرانسه و دیگر کشورهای اروپا را برای آلمان فتح کرد نه ارتش آلمان .

گشتاپو راه را برای پیشرفت دستگاه جنگی آلمان هموار میکرد و ارتش این کشور با راهنمایی و معاضدت کامل اعضای این هیئت سری بسوی مقصد خویش رهسپار میشد .

و همین گشتاپو بوده که پس از فتح هر کشوری زمام امور آنرا بدست میگرفته است .

مأمورین پلیس مخفی آلمان چنان بی رحمی و ظلم و تعدی در مورد کشورهای متصرفی از خود نشان دادند که حتی بعضی از سردارهای آلمانی از عملیات آنان انتقاد کرده اعتراض نمودند.

ولی البته هیملر از رئیس خود هیتلر دستور میگیرد و هیتلر میداند که اگر رئیس شهربانی و اداره آگاهی وی اینطور با اهالی رفتار نکند نخواهد توانست بر ملل آزادیخواه اروپا فرمانروائی نماید.



نام فرد آلمانیها چه در داخل کشور و چه در خارج در دفترهای هیملر ثبت است.

همچنین طرفداران و مخالفین مرام نازی در خارجه دارای پروندههای مخصوصی در این اداره هستند.

مأمورین وی همه جا و همه وقت مشغول جاسوسی هستند. در هر خانه، هر عمارت، هر آموزشگاه، هر رستوران، هر باشگاه، هر کارخانه هر اداره «گشتاپو» نماینده مخفی دارد.

همان شخصی که دیروز از زندان خارج شده ممکن است از اعضای پلیس سری باشد. خیال نکنید که بمیل و رضای خاطر این کار را قبول کرده، نه هرگز. ویرا مجبور بقبول این شغل کرده اند. و گرنه میبایستی در زیر شکنجه جان دهد.

و همین مأمورین گشتاپو هستند که دستهای آلمانیها را بلند کرده و بطرف هیتلر دراز میکنند و همین ها هستند که «زنده باد هیتلر» را در دهان ملت بدبخت آلمان گذاشته و آنها را مجبور بادای آن مینمایند.

آن بیچاره زن خانه داری که صبح برای خرید از خانه بیرون رفته ممکن است دیگر مراجعت نکند. چرا؟ کجا رفته؟ چه گناهی از او سرزده؟

آره. گناه از این بالا تر که به بقال اظهار داشته «کره خوب دیگر پیدا نمیشود» بقال این موضوع را به گشتاپو خبر میدهد و مأمورین این اداره قبل از اینکه زن بدبخت بخانه برسد ویرا دستگیر میکنند.

بقال بدبخت هم گناهی ندارد. زیرا وی مجبور است هر چه میشنود به گشتاپو خبر دهد. از کجا میداند که این زن خودش از مأمورین گشتاپو نباشد؟ و مخصوصاً چنین اظهاری را داشته تا دریابد بقال مطابق دستورات پلیس مخفی عمل مینماید یا خیر.

اینست طریقه ای که هیملر برای فرمانروائی خود اتخاذ کرده است. هر یک از اهالی کشور مواظب گفتار و کردار دیگری است. برادر به برادر اطمینان ندارد. پدر از پسر خود مظنون است بلکه او هم از اعضای پلیس مخفی باشد.

زن نمیتواند اسرار خود را بشوهرش اظهار بدارد. و ازهای با اسم «قانون» در آلمان هیتلری وجود ندارد. فرمان هیملر قانون است.

بزرگ و کوچک، فقیر و غنی از وی هراس دارند. حتی خود هیتلر که هیملر از دست پروردگانش میباید از وی باک دارد. ولی چه کند. بدون او نمیتواند لحظه ای در آلمان زیست نماید. زیرا هیملر و مأمورین وی هستند که هیتلر را از آسیب دشمنان زیادش حفظ می کنند.

هنگامیکه تاریخ مرام نازی نگاشته شود صفحات زیادی مختص کشت و کشتار و عملیات تبهکارانه ای که نازیها بکمک گشتاپو انجام داده اند خواهد بود. تاریخ هیچگاه هیملر را فراموش نخواهد کرد و همیشه از وی بنام يك نفر قصاب یاد خواهد کرد.

هنوز کسی نیست که بطور کافی از شرح خونریزی و طرق مخصوصی که «گشتاپو» در انجام مقاصدش بکار میبرد اطلاعات کافی داشته باشد. کسی نمیداند در پس پرده ضخیمی که عملیات گشتاپو صورت میگیرد چه اسراری نهفته است.

از زیر عینکی که هیملر بر چشم دارد چشمانی خون بار وجود دارد که شخص را بلرزه درمیآورد.

هیملر در سال ۱۹۰۰ متولد شده و پدرش دهقانی بیش نبوده است. هنوز چند هفته ای از ورود وی بجنک گذشته نگذشته بود که جنگ پایان رسید.

در حقیقت پایان یافتن جنگ ویرا خیلی خشمگین ساخت. هیملر آرزوها داشت نقشه ها ریخته بود کارها میخواست در ارتش انجام دهد پایان جنگ نقشه های ویرا درهم ریخت زیرا میدید که در زمان صلح و آرامش کاری از وی ساخته نیست.

چند وقتی بآموزشگاه کشاورزی رفت. ولی نتوانست در این آموزشگاه کاری از پیش برد دائما با همشاگردیهای خویش در جنگ و جدال بود و اسباب مزاحمت همه را فراهم کرد.

جنگ پایان یافت و از طرفی حزب نازی در آلمان تشکیل شد. احزابی که بوجود آمده بودند خود را احزاب سیاسی میدانستند و پس از اتمام جنگ ۱۵ حزب در مونیخ وجود داشت. هر کدام اسمی برای خود انتخاب کرده و اشخاصی مانند «فریتس در کسلر» و «کاپتن ارنست روهم» و «گرگور استراسر» از رؤسای این احزاب بودند.

برای بدست آوردن رأی این احزاب به همه گونه عملیاتی متوسل میشوند. جلسات را بهم زده و کسانی را که برای آنان رأی نمیدادند بازور و فشار مجبور بدادن رأی میکردند و چون خود را بیکار میدیدند بجان مردم بدبخت میافتادند.

هیملر از سیاست چیزی سر در نمیآورد. ولی بالاخره او هم میبایستی زندگی کند و کاری جز «بزن و بکوب» مطابق میلش نبود. لذا بفکر چاره‌ای افتاد و تصمیم گرفت وارد یکی از این حزبها شود منتهی سعی داشت خود را بطرفی متمایل کند که پول در آن باشد.

چند وقتی در یکی از احزاب بود و چندی با یک نفر رنگ کار اطریشی بنام «آدلف هیتلر» مشغول جاسوسی بود. این صحبت سال ۱۹۱۹ است.

هیتلر صدائی رسا داشت خوب میتوانست داد و فریاد کند و ناطق خوبی بود و جلساتی برای خود تشکیل میداد دیگر کار هیملر در آمده بود. از این پس ولگردان و اوباش شهر را گرد آورده به جلسات سخنرانی هیتلر میآورد که در موقع لزوم دست بزنند و سخنران را تحسین کنند. در سال ۱۹۲۱ احزاب فاشیستی مختلف دریافتند که اگر کشمکش

و نزاع را کنار گذاشته و بهم پیوندند بهتر میتوانند کار کنند. لذا احزاب فاشیست دست بدست هم داده و حزب «نازی» را بوجود آوردند که رؤسای آن «درکسلر» «روهلم» «استراسر» و «گورینگ» و غیره بودند. طبعاً رقابت شدیدی بین این رؤسا موجود بود تا اینکه بالاخره هیتلر را بریاست خود برگزیدند و دیگران هر یک عهده دار مقامی گشتند. نظر باینکه روهلم دارای اطلاعات نظامی بود مأمور شد نیروئی از اعضای حزب نازی تشکیل دهد.

هیتلر در این میانه سرش بی کلاه بود و دستش بجائی بند نبود و در تحت فرمان «استراسر» کار میکرد.

حکومت آنروزی آلمان ضعیف و قوه ای از خود نداشت و مخصوصاً وقتی سردار معروف «لودندورف» به حزب نازی پیوست نازیها توانستند در مقابل دولت قد علم کنند و اظهار وجود نمایند.

در هشتم نوامبر ۱۹۲۳ ملت آلمان از خواب عمیق خود بیدار شد و دریافت که خطری عظیم متوجه آنست زیرا رؤسای نازی در طالار آبجو خوری مونیخ گردآمده و تصمیم داشتند شورشی در سراسر آلمان برپا کنند. تصمیم آنان این بود که در «باویر» علم طغیان برافراشته و سپس دامنه شورش را در تمام کشور بسط دهند و «لودندورف» متوسل بقوای نظامی شده حکومت را در دست گیرد.

همان شب یک عده از نازیها بسر کردگی «رودلف هس» که اکنون در انگلستان زیست می کند حاکم و یک عده از رؤسای «باویر» را گرفته

و آنها را بردند و اعلام داشتند که باید حکومت تسلیم شود یا آنها را خواهند کشت.

در همین روز نیروئی از نازیها که شماره آنها به دو هزار میرسید بشهر حمله کرده ولی قوای دولتی مانع پیشرفت مقاصد آنان شد و چند ساعت بعد پیامی به «هس» رسید مبنی بر اینکه نازیها با عدم موفقیت روبرو شده اند و ۱۸ نفر نازی کشته شده و هیتلر فرار اختیار کرده است. هس که حاکم و دیگران را بعنوان گروگان گرفته بود رها کرده و خودش نیز فرار کرد.

مدتی از نازیها سر و صدائی بلند نشد و گمان میرفت غائله آنان رفع شده است و پس از اینکه هیتلر پنج ماه در زندان بسر برد از آنجا خارج شده ولی وی دوباره شروع به تشکیلات جدیدی نمود. «استراسر» در جنوب «باویر» مشغول اقدامات بود و نیروئی از جوانان نازی تشکیل داده بود که اعضای آن بجای اسلحه گرم مسلح بجاقو بودند.

این نیرو خود را برای شورش دیگری حاضر میکرد و رفته رفته چنان جرات و جسارتی پیدا کرد که جوانان نازی بزندان حمله کرده و رفقای زندانی خود را رها مینمودند.

هیتلر از دیدن این نیرو بسیار خوشحال شد و میخواست بداند تشکیل دهنده این نیرو کیست.

استراسر در پاسخ وی گفته بود «این مرد دستیار من است و امشب او را بشما معرفی میکنم.»

ولی معرفی لزومی نداشت. این مرد هیتلر یعنی کسی بود که وقتی باخود هیتلر جاسوسی میکردند.

هیتلر به هیتلر تبریک گفته و بسوی «روه» شتافت تا بوی دستور دهد که او هم نیروئی مانند نیروی هیتلر تشکیل دهد. «روه» که از رفقای صمیمی هیتلر بود دستورات وی را بخوبی انجام داد.

این نیرو نسبت به هیتلر سوگند وفا داری یاد کرده بود ولی البته فرمانده آن روه بود. خوب. اگر یکوقتی حس جاه طلبی گریبان گیر آقای روه شد تکلیف هیتلر چه میشود؟

هیتلر این موضوع را با «استراسر» در میان گذاشت. استراسر راهی پیش پای او نهاد. یعنی بنام هیتلر نیروئی بسیار قوی گرد آورد. این کار بسیار آسانی بود و پس از تشکیل این نیرو خیال هیتلر آسوده گشت. اکنون او نیروی قوی در تحت اراده داشت و هر کدام از این دو نیرو مواظب دیگری بود و از طرفی هم حکومت ضعیف آلمان که از شورش داخلی هراسناک بود در مقابل هیتلر سرتسلیم فرود آورد.

حال هیتلر میتواند شروع به طرح نقشه برای آینده حزب خود کند و نیز برای اجرای مقاصدش متوسل بسرمایه داران شد و بدانها قول داد که اگر بوی کمک کنند در آتیه از آنان طرفداری خواهد نمود. و همچنین سرداران کشور را با این قبیل وعده ها فریب داد و آنانرا متحد خویش کرد.

بدین طریق هیتلر توانست با کمک سرمایه داران و دیگران در سال

۱۹۳۰ نمایندگان از طرف حزب خویش به مجلس شورای ملی آلمان بنام « رایشتاگ » بفرستد . هیملر و گورینگ نیز جزو این نمایندگان بودند .

رفته رفته حزب نازی روی کار آمد ولی رقابتهائی بین رؤسای آنها پیش آمده بود . گورینگ و استراسر نسبت بهم خصومت میورزیدند . دولت بنازیها اطلاع داده بود که حاضر است بجز هیتلر یکی از رؤسای آنانرا در کابینه خود بپذیرد . نازیها این پیشنهاد را قبول کردند و اینطور قرار شد که هر کس برای ورود بکابینه انتخاب شود بایستی راه را برای دخول هیتلر باز کند .

گورینگ که رئیس نیروی هوائی مخفی بود خواستار این شغل شد . ولی استراسر مخالفت میورزید . در نتیجه هیچکدام نتوانستند در کابینه شغلی عهده دار شوند .

اگر حقیقتاً هیملر مرد با وجدانی بود از رئیس خود استراسر یعنی کسیکه ویرا روی کار آورده بود پشتیبانی میکرد .

ولی این مرد بی همه چیز در فکر منافع خود بود و بطرفی متمایل میشد که میدانست در مبارزه پیروز خواهد شد لذا در سال ۱۹۳۲ که استراسر با هیتلر نزاع کرد هیملر بهمراهی گورینگ بطرفداری هیتلر برخاست .

هیتلر پس از این نزاع استراسر را از مقام خود معزول کرد . در سال ۱۹۳۲ هیتلر يك ديكتاتور واقعی شد . حریق « رایشتاگ » کار خود را کرده بود .

همه جهانیان اکنون میدانند که هیملر و گورینگ « رایشتاگ » را آتش

زدند و تقصیر را بگردن کمونیستهای بی گناه انداختند. از آتش زدن « رایشتاک » نازیها مقاصدی داشتند. منظورشان این بود که کمونیست ها را در نظر مردم بد جلوه دهند و خود را حامی ملت معرفی نمایند.

رفته رفته هیملر محبوب هیتلر گشت و در اثر انجام این قبیل کارها بیش از پیش به هیتلر نزدیک میشد تا آنکه ویرا رئیس شهر بانی « باویر » کرد و بالاخره در سال ۱۹۳۳ حیطة اقتدار این قصاب معروف به قسمت مرکزی و شمالی آلمان نیز توسعه یافت و به هیتلر قول داد که دیگر از هیچ دشمنی باک نداشته باشد.

اکنون آلمان دارای سه ارتش بود. یکی ارتش معظمی که در تحت فرمان « فن بلمبرگ » وزیر جنگ بود که بیشتر سربازان و افسران آن نازی بودند. دیگری ارتش « روهم » و سومی ارتشی که هیملر تشکیل داده بود البته این وضعیت نمیتوانست ادامه یابد. رقابت شدیدی بین روهم و هیملر موجود بود و هر یک از این ارتشها خود را قادر تر و مجهزتر میدانست. ولی هیملر در نظر هیتلر دارای مقام خاصی بود. محافظین شخصی هیتلر از ارتش هیملر انتخاب شده بودند و همچنین حفاظت بازداشتگاهها و زندانهای بی شماری که در سراسر آلمان برپا بود بعهده ارتش هیملر واگذار شده بود.

مردم انتظار یک شورش دیگری را داشتند و گمان میرفت که بالاخره رقابت شدید این نیرو های مختلف منجر به یک جنگ داخلی شود.



شایع بود که روهم بمساعدت « ژنرال کورت فن شلایخر »

که قبل از اینکه هیتلر روی کار آید صدر اعظم آلمان بود میخواهد علم طغیان بلند کند.

در اینموقع هیتلر خود را برای مقابله با حوادث محتمل الوقوع حاضر میکرد و با کمک گوزینگ و هیملر که هر دوازهم نفرت داشتند شروع بکار نمود.

در آوریل سال ۱۹۳۴ هیملر رسماً رئیس کل شهربانی آلمان شد و همچنین ریاست پلیس مخفی که «گشتاپو» نام داشت و گوزینگ آنرا بوجود آورده بود بدو واگذار گردید و دستور داشت که آنرا توسعه دهد و مأمورین آنرا بگوشه و کنار آلمان بفرستد و نیز قرار شد در صورت وقوع زد و خورد گوزینگ فرمانده قوای نازی شود.

نقشه های هیتلر کشیده شد و اکنون میبایستی دست با اقدام زند. بامداد روز ۳۰ ژوئن ۱۹۳۴ هیتلر با یکدسته از سربازان بوسیله هواپیما به مونیخ شتافته «روه» را شخصاً توقیف نمود و در کمال بیرحمی رفیق دیرینه و دوست قدیمی خود را که ویرا در اجرای مقاصدش کمک نموده بود بقتل رساند.

تاریخ همچو بیرحمی را بیاد ندارد که حتی دوستان خود را از دم تیغ گذرانند و کسانیرا که او را بمقام بلندی رسانده اند نابود سازد. کشت و کشتار و قتل و خونریزی اطرافیان روه و کسانیکه گمان میرفت باروهم دست داشته اند چندین روز بطول انجامید و چه بسا اشخاص بی گناهی که در این بین بدون تقصیر جان دادند. چهار روز تمام خود هیملر فرماندهی دسته سربازانی را که

کارشان تیرباران کردن بی گناهان بود بعهدہ داشت و صدای فرمانش شنیده میشود که سربازان را تہیج بقتل میکرد .

در این گیرودار دشمنان شخصی خود آقایان ہیملر و گورینگ نیز از پای در آمدند . آخر روز کہ میشود ہیملر و گورینگ بملاقات ہم رفته و فہرست کسانیرا کہ بدستشان کشتہ شدہ بودند مطابقت میکنند و از بیرحمی و سنگدلی کہ در روز از خود نشان دادہ بودند برای ہمدیگر داستانها میگفتند .

در یکی از این ملاقاتها بود کہ گورینگ از ہیملر خواہش کرد کہ وی استراسر را بقتل برساند ہیملر خواہش گورینگ را پذیرفت و مأمورین گشتاپو مأموریت یافتند کہ استراسر را پیدا کردہ بقتل رسانند . تاریخ ہیچگاہ وقایع این چند روز قتل و خونریزی را فراموش نخواہد کرد . قلم از بیان عملیات بی شرمانہ تہکاران نازی در این مدت عاجز است و آنطوریکہ باید نمیتواند از عہدہ شرح آن بر آید .

گورینگ میل زیادی داشت کہ خود ناظر مرگ دشمنانش باشد و تیرباران آنها را بچشم خود ببیند و نیز اصرار میکرد کہ دیگران ہم منظرہ مرگ دشمنان وی را مشاہدہ کنند .

در یکی از روزها دوشیزہ بدبختی را کہ سمت دبیری ویرا داشت برای تماشاہی این منظرہ هولناک باخود ہمراہ برد دخترک از دیدن این صحنہ دلخراش و ترسناک دیوانہ شد .

روزنامہ نویسی حکایت میکرد کہ چند روزی یکی از عکاسہای آنان بادارہ نیامد و وقتی کہ در ادارہ حاضر شد کاملاً تغییر قیافہ دادہ

بود. صورتش بچهره مرده بیشتر شباهت داشت دستهایش میلرزید و مانند دیوانگان باخود صحبت میکرد.

بالاخره قفل از لب برداشت و گفت آنچه را که نمیبایستی بگوید عقده دل گشود و اظهار داشت که ویرا به تیرباران کردن سیه روزانیکه هیملر با آنها دشمنی داشته واداشته بودند.

پس از چند روز دوباره این مرد ناپدید گشت. مأمورین گشتاپو که در اداره روزنامه هم بجاسوسی مشغول بودند اظهارات ویرا به پلیس مخفی اطلاع داده بودند.

بدبخت فن شلایخر و زنش هم جزو کسانی بودند که در این چند روز بقتل رسیدند. مردم همگی از ترس بدهات و کوهستان روی آورده و تا کشت و کشتار ادامه داشت به شهرها بازنگشتند.



اکنون هیملر در منتهای قدرت بود و مانند گورینگ، گوبلس و هس از اطرافیان بسیار نزدیک هیتلر بشمار میآمد.

هریک از این چهار نفر قلباً از همدیگر تنفر داشتند و هیتلر هم آنها را واداشته بود که مواظب همدیگر باشند و بدین طریق موقعیت خود را حفظ مینمود. همین سیاست باعث روی کار آمدن وی شده بود. مردم را بجان همدیگر میانداخت و خود در این ضمن استفاده میکرد.

مخصوصاً هیملر تنفر زیادی نسبت به رودلف هس مشاور شخصی هیتلر و معاون رئیس حزب نازی ابراز میداشت هس مانند دیگر تبهکاران نازی مردی بیرحم و چون دیگران یک قصاب واقعی بود ولی از طرفداران و

رفقای صمیمی و وفادار هیتلر بشمار میرفت و بمرام نازی نیز زیاده از حد عقیده مند بود .

در حقیقت هیملر تا حدی هم حق داشت از این مرد تنفر داشته باشد زیرا هس جاسوس مخصوص هیتلر بود و رفتار و کردار گورینگ هیملر و گوبلس را تحت نظر گرفته و کوچکترین خلاف عملی را که مشاهده مینمود فوراً به پیشوای خود اطلاع میداد . وهم او بود که نیروئی برای محافظت شخص هیتلر تشکیل داده بود که مستقیماً در تحت فرمان خود هیتلر اداره میشد .

وقتی که هس چند وقت پیش بانگلستان رفت هیملر نفس راحتی کشید و خدا را شکر گفت .



بعد از هیتلر هس ، هیملر ، گورینگ و گوبلس مالك مطلق آلمان بودند هر چه میخواستند میکردند کسی نبود که مانع کار آنها شود . مال مردم را بزور میگرفتند و عفت و ناموس ملت را بر باد میدادند . اکنون گورینگ ، گوبلس و هیملر دارای املاك زیادی هستند که همه را بزور و فشار از مردم کسب کرده اند .

آقای هیملر در اتوموبیل خود سوار است و از مکانی به مکانی عبور میکند . چشمش که بیک عمارت زیبایی می افتد ، با طرافیان خود دستور میدهد آنرا برای او بخرند . البته خوانندگان گرامی بخوبی مطلعند که چگونه این عمارات را مأمورین برای هیملر میخرند . بقیمت عادله . بطوریکه هیچگونه ظلم و تعدی نسبت به صاحب ملك نشده باشد بدین طریق که مالك ملك

خود را دو دستی تقدیم هیتلر نماید و یا در یکی از بازداشتگاهها جان سپارد.

اگر اتفاقاً آقای هیملر سرکیف بود دستور میداد صدی ده قیمت آنرا بپردازند و یک چک بانگ صادر میکرد که بدبختانه محل نداشت و اگر بدبخت صاحب ملک موضوع را اطلاع میداد گناه بسیار بزرگی مرتکب شده بود.

بدینطریق بیشتر ملاکهای آلمان و کشورهای متصرفی اراضی و املاک پرتروت خود را از دست داده و تقدیم هیتلر و اطرافیان جانی وی نموده اند.

هیملر مخصوصاً علاقه وافری بقصرها و برجهای قرون وسطی دارد و علاقه وی از این جهت است که میخواهد دستگاه و آلات شکنجه ای که برای تعدی نسبت بمردم در این برجاها ساخته شده بوده بچشم ببیند. هیملر اکنون در کاخی زندگی میکند که از یکی از اهالی چکوسلواکی بزور گرفته است.



وقتی که جنک کنونی آغاز گردید هیملر مقاله ای در مجله خود منتشر کرده بود و به دختران آلمانی توصیه کرد که برای آلمان آینده فرزندان از سر بازانی که به جبهه اعزام میشوند بوجود آورند و مخصوصاً تذکر داده بود که ازدواج معنی ندارد و هر دوشیزه ای میتواند برای مدتی با سر بازی بسر برد.

و جای تعجب نیست اگر چنین آگهی در همین مجله منتشر شود.

يك دختر آلمانی حاضر است يك آلمانی خون پاك را ملاقات کرده و از وی فرزندی بوجود آورد.

بی شرمی تاچه حد؟ این تبهکاران آلمانی تمام قوانین اجتماعی و اخلاقی را پایمال کرده و عهد کهن یعنی قرون بت پرستی و جهالت را تجدید میکنند. آیا از این جانمیان میتوان انتظار دیگری هم داشت؟

همینکه هیتلر در معرض خطر قرار میگردد و انتظار شورشی می رود هیملر کشت و کشتار و قتل و عام سال ۱۹۳۴ را برپا میکند و هنوز هم دشمنان خیالی برای هیتلر میتراشد و خود را محافظ او میداند.

در حقیقت هیتلر در معرض خطر جانی میباشد. دشمنان زیادی در سرتاسر آلمان دارد که منتظر هستند که در اولین فرصت ویرا از پای در آورند.

نباید فراموش کرد که عده ای نیز وجود دارند که قسم یاد کرده اند انتقام قتل «روه» و استراسر را بکشند.

بعضی ها معتقدند که بمبی که در سال ۱۹۳۹ در آبخوخانه مونیخ منفجر شد بدست مأمورین گشتاپو در آنجا قرار داده شده بود که هیتلر هراسناک شده و از هیملر کمک های بیشتری بطلبد.

در واقع وقتی هم که خطری متوجه هیتلر نیست هیملر خطر را درست میکند.

هیملر خود را نیز دادرسی قابلی میداند. فرمان او در تمام کشورهای

متصرفی و آلمان قانون است. حق قضاوت در هر گونه موضوعی دارد. مردم را گرفته و بدون چون و چرا بقتل میرساند. ماهورین میتوانند در هر خانه ای داخل شده و هر که را میخواهند با خود ببرند. بازداشتگاههای زیادی در سراسر آلمان برپاست که هر روزه بی گناهان زیادی از شکنجه و آزار عمال نازی در آنجا جان میسپارند. هیملر میانه خوبی با رئیس پلیس ایتالیا دارد و هر چند ماه یکدفعه با وی ملاقات میکند و ویرا از جریان وقایع مطلع میسازد و با وی از طرقی که در شکنجه و آزار بکار میبرد مشاوره بعمل میآورد و مصلحت جویا میشود. -

تعجب اینجاست که همیشه هیملر بدیدار رئیس پلیس ایتالیا میرود. ایتالیائی بدبخت اطمینان زیادی برفیق خود ندارد ممکن است و بهیچوجه بعید نیست که هیملر خیال بدی نسبت به همکار خود داشته باشد. دزد، دزد را بهتر میشناسد.

هر گاه هیتلر بخواهد در کشوری خونریزی آغاز کند نخست نمایندگان و مأمورین گشتاپو با سم سیاح تاجر مهندس و غیره بدان کشور رهسپار میشوند.

به بینید بیشرقی تاچه حد. وقتی پیشوای آلمان خیال حمله به نروژ داشت عده ای از آلمانها را که سالها در نروژ بوده اند بدان ناحیه فرستاد که راه را برای ارتش وی باز نمایند.

این اشخاص کسانی بودند که اهالی نروژ آنان را در کودکی از قحطی نجات داده و در کشور خود با آنان جا و مکان داده و از آنها نگهداری

کردند و همین اشخاص اکنون بر سر نروژها میکوبند و آن سیه روزان را شکنجه و آزار میرسانند. این يك نمونه کوچکی از بی رحمی و پست فطرتی نازیها است.

هر سیاستمدار هر نویسنده هر بازرگان و هر شخص بیگانه ای که بتواند مورد استفاده نازیها قرار گیرد دارای پرونده مخصوصی در اداره آگاهی هیملر است.

حتی آلمانیهاییکه از ظلم نازی بخارج آلمان پناهنده شده اند از کار گزاران وی هستند. این بدبختان از ترس اینکه مبادا خانواده آنان در آلمان مورد غضب هیتلر قرار گیرند و یا اینکه خودشان بدست مأمورین گشتاپو در خارج جان سپارند حاضر میشوند که برای هیملر کار کنند. این طریقه ایست که هیملر برای اجرای مقاصد خود پیش گرفته. بیشتر نمایندگان سیاسی آلمان در کشورها از اعضای گشتاپو میباشند که مخصوصاً آنها را برای تبلیغات و جاسوسی تربیت کرده اند و همه بطور کامل بکار خود آشنا میباشند.

این اشخاص مأموریت دارند که بوسیله تبلیغات و توطئه و تحریک توده ساده لوح هر کشوری را بطرف آلمان متمایل سازند و يك اداره جاسوسی نیز در حوزه مأموریت خود برپا کنند و «ستون پنجم» معروف آلمان را در آن کشور تشکیل دهند که بعد بتوانند در موقع لزوم کشور را بدون اینکه ملت از خود ایستادگی بخرج دهد تسخیر نمایند.

آلمانها بیشتر کشورهای اروپا را بدین طریق تسخیر کردند. فقط در اتحاد جماهیر شوروی تیرشان بسنگ خورد و بدین جهت نیز بود

که ارتش خونخوار هیتلر در این سرزمین با عدم موفقیت روبرو شد و مجبور گشت بعقب نشینی تن در دهد. فقط در همین کشور بود که هیملر نتوانسته بود بوسیله مأمورین خود راه را برای پیشروی ارتش هیتلر هموار سازد. خوانندگان گرامی بخوبی از عملیات آلمانیها مطلع هستند. چه تاچندی پیش انجام این نوع عملیات نمایندگان و مأمورین گشتاپورا در ایران می دیدند.

هنوز اهالی تهران بخاطر دارند که سفارت آلمان وباشگاه آلمانیها و دیگر نقاط متعلق بآلمانیها مسکن و مأوای چه نوع تبهکارانی بود. سفارت آلمان در حقیقت محل اجتماع يك دسته جاسوسهائی بود که بوسائل گوناگون نیروئی از ستون پنجم در ایران تشکیل داده بودند. آقای وزیر مختار آلمان خود نیز یکی از اعضای برجسته گشتاپو بود که مخصوصاً ویرا برای روبرو شدن با موقعیت خاور نزدیک بدین نقطه اعزام داشته بودند.

این شخص بكمك همکاران خود دستور داشت که آلمان رادر نظر ایرانیان يك کشور آرامش دوست وصالح طلبی معرفی نماید و در نتیجه توده را بطرف خود متمایل کند.

و در حقیقت بوسیله تبلیغات دروغ و سراپا بی معنی توانسته بود ستون پنجم مقتدری در ایران تشکیل دهد و هیتلر انتظار داشت پس از شکست دادن اتحاد جماهیر شوروی بدون برخورد با هیچگونه مقاومتی مالک مطلق ایران شود.

ولی هیتلر در این آرزو جان خواهد سپرد. زیرا اولاً اکنون

در حال فرار است و بهمان سرنوشتی گرفتار شده که ناپلئون گرفتار شد و رهائی از آن غیرممکن خواهد بود.

از آن گذشته قبل از آنکه وی بتواند ملت صلح پرست ایران را تحریک کرده بجان متفقین بیاندازد کشورهای دموکراسی پیشدستی کرده و مأمورین گشتاپوی آلمای را از ایران راندند.

چندی پیش دولت « بولیوی » در امریکای جنوبی هر دکتر و ندلس وزیر مختار آلمان را از کشور خود راند.

این شخص مأموریت داشت شورشی در « بولیوی » برپا کند. لابد خواهید پرسید چرا آلمان در کشوری چون « بولیوی » که در آنور دنیا واقع شده و از آلمان دور افتاده اقدام بدین کارها میکند. خواهشمندم این سؤال را از خود آلمانیها بکنید. منکه نمیتوانم باور کنم نازیها خیال داشته باشند امریکای جنوبی را هم تحت تسلط خود در آورند.

ولی هرچه فرض کنید از دست آلمان و نازیهای خونخوار آن برمیآید. نازیها تصمیم دارند که دنیا را بتصرف در آورده و بر آن آقائی کنند.

حکایت می کنند که یکی از اعضای پیر گمرک آلمان با نازیها و مرام آنها مخالف بود ولی بدبخت از ترس اینکه ویهم بسرنوشت دیگران گرفتار شود هیچ گونه اظهاری در این موضوع نمیکرد میسوخت و میساخت این مرد در سال ۱۹۴۶ جشن هفتاد سالگی خود را گرفت زنش مرده بود وی با یک نوکر پیری زندگی میکرد که او هم میانه خوبی با نازیها نداشت.

در این مجلس جشن رفقای دیرینه خانواده مرد پیر دعوت داشتند.
روپهمرفته با پسر و عروس و نوه این مرد ۲۴ نفر در این مجلس
حضور یافتند.

پیر مرد در سر میز غذا برخاسته و چنین گفت «خیلی خوشوقتم
که می بینم هنوز زندگی میکنم و امیدوارم که تا زنده هستم همیشه بتوانیم
دور هم جمع شویم»

دو روز پس از این جشن دو نفر از مأمورین گشتاپو بسراغ
پیر مرد بیچاره آمدند و اظهار داشتند «تا با امروز ما بهیچوجه از شما
شکایتی نداشته ایم ولی چند شب پیش شما جشنی برپا کرده بودید که
در آن جمعی آریائی و غیر آریائی حضور داشتند ما اسم همگی آنها را
میدانیم. شما نطقی کردید و ضمناً بحکومت توهین نمودید.

برای اینک که تا بحال از شما چیزی نشنیده ایم و پرونده ای شما
در اداره ما ندارید شما را باخود نمیدریم. ولی بشما متذکر میشویم که
اگر دفعه دیگر شما جشنی برپا کردید شما را ببازداشتگاه خواهیم فرستاد»
پیر مرد هیچگاه خیال نمیکرد که کسی در مجلس جشن وی حضور داشته
باشد که گشتاپو را از موضوع مطلع کرده باشد.

پس از چند روز تمام کسانی را که در مجلس جشن حضور داشتند
دعوت کرد و موضوع را بدانها گفته و اظهار داشت که میخواهد
خودکشی کند.

نوه وی که ۱۶ سال داشت گفت. «من به اداره گشتاپو اطلاع
دادم. برای اینکه آموزگارم اینطور بمن دستور داده بود. وی بما گفته

که باید ما از هیتلر پیروی کنیم و همه چیز را بدو اطلاع دهیم.
اول حزب نازی و بعد خانواده. زنده باد هیتلر. »

اینست روشی که هیملر بدان وسیله آلمان را اداره میکند.
روش هیملر نیز بکشورهای دیکتاتوری راه یافته است و رؤسای
شهربانی این کشورها طریقه ای که هیملر در آلمان پیش گرفته پیروی
می کنند و در شکنجه و آزار بدبختان کشور خود کاملاً از طرق وی
تقلید مینمایند.

از خوانندگان گرامی آنهاییکه در رژیم گذشته سر و کارشان
با شهربانی بوده بخوبی گفته های ما را تصدیق میکنند و اعتراف دارند که
رفتار اعضای شهربانی با مردم بهمان طرز اداره شهربانی آلمان بوده است.
در حقیقت کسانی که در رژیم قدیم فرزند شوهر برادر و یا کس
دیگر خود را از دست دادند باید خون بها از هیملر جانی جانینها مطالبه
کنند. چه وی بوده که در این عهد جدید سده بیستم تمدن این طریق
رفتار را از طرف شهربانی مجری میداشته و سرمشق دیگران بوده.



یکی از دشمنان قوی پنجه هیملر ژنرال « ورنر فن بلمبرگ بود »
هیتلر در اوائل کار خود برای اینکه دل مردم را بدست آورد بازمامداران
سابق و سران ارتش و اشخاص صاحب نفوذ میساخت یکی از این اشخاص
وزیر جنگ فن بلمبرگ بود که هیتلر گورینگک وزیر هواپیمائی را در تحت
فرمان وی قرار داد.

بلمبرك با هیتلر همکاری میکرد ولی البته میتوانست با وی پنجه درافکند .

ژنرال بلمبرك اسنادی در دست داشت که بوسیله آن میتوانست ثابت کند که هیتلر حق ندارد صلیب آهن درجه اول داشته باشد . این اسناد نشان میداد که هیتلر در جنگ گذشته مفتخر بدریافت صلیب آهن درجه دوم شده است نه صلیب آهن درجه اول که وی همیشه بر سینه دارد و بدان افتخار میکند .

اهمیت نشان دوم صلیب آهن در مقابل نشان درجه اول تقریباً هیچ است .

بلمبرك میدانست که اگر با ارائه این اسناد هیتلر را رسوا کند دیگر هیتلر اهمیتی در نظر مردم نخواهد داشت چه دیگر بخوبی ثابت میشد هیتلر چه نوع آدمی است وقتی توده هم به طینت پست وی پی خواهد برد بیشتر از او منزجر میشوند .

از طرفی در این وقت مردم از خود میپرسیدند چگونه ممکن است هیتلر مفتخر بدریافت نشان درجه اول صلیب آهن شده ولی ارتقاء نیافته و بهمان درجه سرجوقگی مانده باشد .

بکسی صلیب آهن درجه اول اعطا میشود که از خود شجاعت و دلاوری نشان داده باشد . تا آنجا ئیکه همه میدانستند هیتلر بهیچوجه شجاعتی که قابل ستایش باشد از خود بروز نداده بود : پس این نشان را از کجا بدست آورده بود ؟ این پرسش ورد زبان مردم شده بود .

هیتلر چون از موضوع مطلع شد بوسیله هیملر به بلمبرك پیغام

فرستاد که این اسناد را بوی رد کند .

بلمبرگ از فرستادن آنها برای هیتلر خود داری کرد .
يك ساعت بعد يكدهسته از نیروی حزب نازی بوزارت جنگ حمله
بردند ولی سپاهیان بلمبرگ دفاع کرده و نیروئی را که هیتلر فرستاده
بود مجبور بعقب نشینی کردند در اینجا هیتلر باعدم موفقیت روبرو شده
بود لاف و گزاف وی در اینجا دیگر نتوانسته بود حریف را از پای
درآورد .

ولی هیملر میخواست بهرطوری شده بلمبرگ را از میان بردارد .
نقشه ای کشید و شروع بکار کرد و دختر جوانی را بوزارت جنگ معرفی
نمود . وزیر جنگ فریفته این دختر شد و اعلام داشت که میخواهد باوی
ازدواج کند .

کارهای هیملر تماماً پنهانی بود که حتی هیتلر و گورینگ هم از
موضوع مطلع نبودند و در جشن عروسی حضور یافتند .

در اینوقت بود که از نقشه هیملر آگاه شدند . زیرا دفعتماً اعلام شد
که بلمبرگ بازن فاحشه و معروفه ای ازدواج کرده است .
راست یادروع ارتش بهیچوجه راضی نبود که وزیر جنگ با معروفه
ای ازدواج کند .

اکنون ژنرال بلمبرگ یا جان سپرده و یادرزندان بسر میبرد .
این فقط یکی از سرنوشت یکی از ژنرالهای آلمانی است . کسانی که
مورد ظلم و تعدی هیتلر و هیملر و شرکاء واقع شده اند یکی دو تا نیستند .

اکنون طبق اطلاعاتی که از آلمان میرسد مسلم است عده‌ای از ژنرالها که در جنگ جبهه خاور سمت فرماندهی داشته‌اند در زندان بسر می‌برند و یا جام زهر از هیملر گرفته و نوشیده‌اند.

از بین بردن این اشخاص بسیار ساده و آسان است. امروز فلان سردار را مخفیانه تیرباران میکنند و چند روز و شاید چند ماه بعد اعلامیه ای بدین طریق انتشار می‌یابد.

« اتوموبیل سواری ژنرال که با سرعت زیادی در حرکت بوده در اثر تصادم با درخت واژگون گشته و در نتیجه ژنرال فوت کرده است. »

و در ضمن نیز اضافه میشود که هیتلر فرمان داده است که تشیع جنازه رسمی بعمل آید.

بیشتر اشخاص معروف آلمان بدین طریق بدان دنیا رهسپار شده‌اند. مترجمین مخصوص سابق ایران هم که مقلد صرف شهربانی آلمان بود « در اثر تصادم با درخت » و دیگر این قبیل بهانه‌ها را به « در اثر سگته قلبه » ترجمه کرده بودند و با همان رویه ای که هیملر پیش گرفته بود اشخاص زیادی را بآن دنیا میفرستادند.

هم من میدانم و هم شما که هیچیک از این اشخاص سگته قلبی نداشته و در اثر آن نمرزند بلکه بیشتر آنها در زیر دستگاه شکنجه ای جان میسپردند یا بطریقی که هیملر معمول میدارد کشته شدند.



هیچ کس در آلمان جرأت ندارد با تلفن با شخص دیگری صحبت کند. مأمورین گشتاپو به صحبت آنان گوش میدهند. بارها اتفاق افتاده که شخصی بی گناهی با تهم باینکه به دولت توهین کرده اعدام شده است.

آقای هیملر با فلان شخص دشمنی دارد. و امیدوار است که نمایندگان وی پرونده‌ای درست کرده و اسنادی تهیه نمایند مبنی بر اینکه این شخص در فلان روز و فلان ساعت با فلان آقا پشت تلفن صحبت کرده و مطالبی اظهار داشته است که ثابت می‌کند وی بر علیه دولت مشغول توطئه است. در صورتیکه این بدبخت در فلان روز به هیچ کس تلفن نکرده است.

بدین طریق ساده هیملر قادر است بزرگترین دشمنان خود را از میان بردارد.

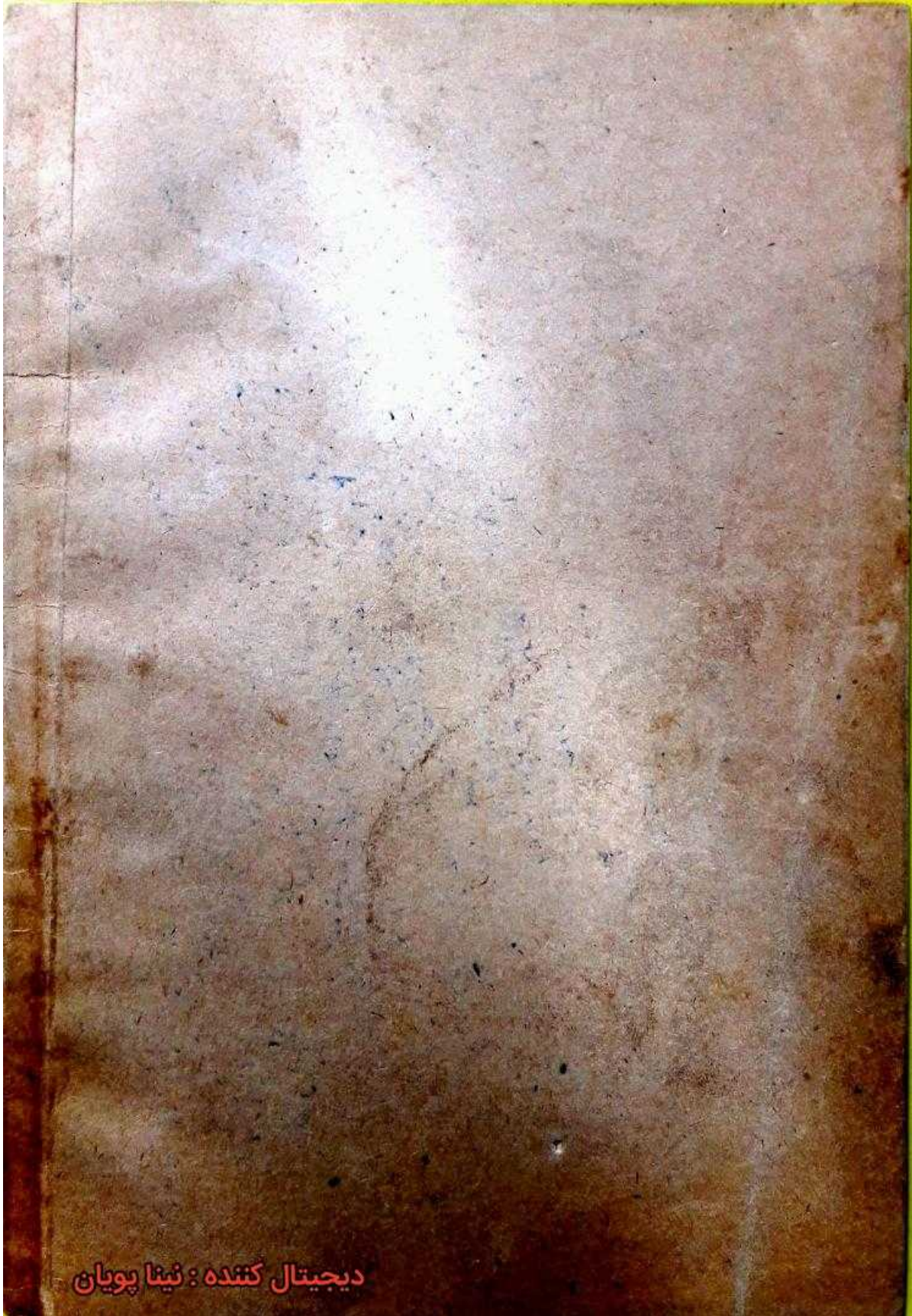
البته خوانندگان ما خود میدانند و لازم به گفتن نیست که اداره شهربانی سابق ایران هم همین روش را در ایران معمول داشته و بخوبی توانسته بود از عهده تقلید از اداره شهربانی آلمان برآید.

اروپای متصرفی آلمان اکنون بیک زندان بزرگی مبدل شده است. هنوز کسی از درون این زندان و رفتاریکه نسبت به زندانیان آن میشود آگاهی ندارد. ولی بالاخره روزی از روی اسرار این زندان پرده برداشته خواهد شد.

ملت آلمان دیگر از ظلم و ستم نازیها بجان آمده و سرانجام خود را

از شر این تبهکاران نجات خواهد داد امواج رادیو اکنون از طرف ملل
دموکراسی و آزادیخواه بمردم ستم دیده اروپا نوید آزادی میدهند .
گرچه هیملر شنیدن رادیو را برای مردم منع نموده است ولی
باز نخواهد توانست بیشتر از این اروپا را بدینطریق اداره کند .
هم اکنون دست انتقام باشمشیر تیز و درخشنده خود در تعاقب
نازیها است و دیر یا زود آنها را بسزای خود خواهد رساند .
هیملر هرچه از دستش برآید برای فرو نشاندن شورشی که اکنون
در اروپا برپا است خواهد کرد ولی موفقیتی نصیبش نخواهد شد .

~~~~~



دیجیتال کننده: نینا پویان